

بر دل هوش نجات مکار جمعیت و هم مغفتم دارم بد و از غا و خوا بشل کنار
بالین کس نهر ز بر نیت آن اصلاح نظر زاید نشان شد همت نشانی
وقت هم در دم نباید ز قیامه برید بازید فرصت شریک نامد بر نیت ای موی
ز هم کسسته بپوشد نکلین خوا نمره طبعش بندم با زلف خیال باش خورشید زلف
و نکل چند کبر بر سر کمر نیت تحقیق بخت خاموش چه بود و چه فریاد
مخروش با از وی خیال گزافش مولیت غبار دیده هوش چون رسالتی
گرفت ابرو ز کار عین بر صافست مست خمار انصافست ای سینه بیکر مکار صافست
نادل باقیست جلوه باقیست دیدار بعاله در کمر نیت اباران طلب ز کردن
کلجند انفعال کردن ابرو از برون بال کونیم انرا کبر بر خیال کونیم برون
دکان سینه از نیت ایدل ز باغ باس منزل خلق نفوس بسته محلی
چون کینه و دیدت چه حاصل ایجاست ز سرهای در کل هر چند کجودستی
نیت **ربابی** مجاز عین عالم اعتبار را نماند تصور نمود نیت خنجر آن جز حقیقت
و در مرتبه نمان زخم اصلا نمان نتوان یافت **ربابی** مرتبه نمان زخم نمان از شناخ
بر کج نتوان کف ننگهای آنکه خلوت که بچند پیوسته بودیم غیر از نگرانی
پر ننگ دوی باز نماند از بجا با تو توام چنانکه با صوفی **ربابی** همزه با تو فرزندم
ز نیت رنج خار ما چه چنانکه نرسیدی زکن را مکنار ما چون غبار ناله پرستان زده
کام از امتحان که ز خود گذشتن باشد همزاد کوچ و چهار ما چقدر ز نیت دعا
زده ایم بر او غنایم که ز نیت دامن خاک کف خون شکر ما همه را بعاله بخون
نور

کجوش

ربابی

بار نامطوبع

قدح است از می عاقبت سرو برک کردش رنگ کو که نظرش بخسار ماه دل ناتوان
بکار بر دلم زد و عجزی که چو سحر فرم او فند هزار کوچ لزار ماه مواد سخن نیتی
ز سید مشق ماملت قلعه خاک سباه دل بنوب خط خبار ماه صنف رنگ لایم سنگ
صنوش کن بزین فکر به بهار دانه ناز زن ز نضای دست نگار ماه بر کب عطر
برفشان زدیم دست نکل ایضاً بر سر و آرزو نگشوده دامت بار ما ز بدامنی نشا
رسته نه بدسکاه و عار سه چه شود به نسبت مارت لطف دست ابله دار ما
چه خوشست عرسبک عنان گذر دما در اوج انجمنان که چه صبح در دم امتحان
نغمه بر لب سید کار ما چه طبیعت ایدل آب یار شکفتی زده دست ساغ نیت
بو بر مانع غنچه بهار **ربابی** از قلندر می برسید نیت معرفت چیست گفت نجبر
بکاری که اگر نکل دیگر دست بوم میداد زنجیر درین خیال نیت ایدل کرباب و
لب عسل مینا زده در ورطه فکر خود نمی افتادیم دیدیکه سعی با بجای ز سید
از دست جنون داد کربان دادیم **ربابی** بنموده است به از نیت نقاب
شوق کلمه از جبا تو بمن مگر نظر کنی کونم عرق کونم از جبا چه خاک لاله برون دمه
قدح شکسته بخوان زنده موسر کراز تو جنون کونم همین شوق کونم از جبا اکرم
دهد خط امتحان ورق کتاب نه آسمان شزه بر هم ارم ازین ان همه
بیت ورق کونم از جبا چنانچه ز نشو خض طبع دون قدح زده عرق بخون که بپوش
ان لب لعل کون سحری شوق کونم از جبا ز نیتی که بره غم باطل شده همنب بین
عین این کمان بزده خیال حق کونم از جبا ز نیت ایدل هم رسد ز نیت روح نزل
بشکون

اینگاه ما

ربابی